

# جو مپالا هیری Labhiri



جو مپالا هیری نویسنده نسل دوم مهاجر در خانواده ای بنگالی در لندن متولد شد و توانست با نوشتن تنها مجموعه داستان خود برنده جایزه پولیتزر ۲۰۰۰ گردد.

چندی پیش از این مجموعه داستان سه ترجمه به بازار نشر ایران وارد شد.

۱- ترجمان در دها، ترجمه مژده دقیقی و انتشارات هرمس - که با خانم دقیقی گفت و گویی در این زمینه داریم.

۲- مترجم در دها، ترجمه امیر مهدی حقیقت و نشر ماهی. در این کتاب علاوه بر ۸ داستان کتاب های دیگر، داستان دیگری هم با نام «جذاب» ترجمه و چاپ شده. آقای حقیقت یادداشت درباره نویسنده نوشته اند:

۳- مترجم تاحوشی ها، ترجمه تبیا حمیدی و نشر ویستا که متناسفانه نتوانستیم با خانم حمیدی ارتباط برقرار کنیم.

## انتقال به بهشت بدون مردن

در فرهنگ لغت، معادل انجلی کلمه ی «ترجمه»، «انتقال به بهشت بدون مردن» ذکر شده است. با دیدن، از گستره ی پهناوری که این معادل کاملاً غربی و در عین حال غیر مادی بر اصالت و خاستگاه شرقی خود نور افشانی می کند، کاملاً بکه خوردم. به اعتقاد من، ترجمه، تنها یک عمل محدود مربوط به زبان نیست؛ بلکه یک عمل فرهنگی در جریان است. تلاشی است بی‌پایه و مداوم برای حفظ آنچه در نظر والدین من به معنای «از اول و برای همیشه» هندی بودن است، تلاشی برای نگهداری سنت های خانوادگی و قومی خاص در دنیای خارج، دنیایی عمدتاً بی تفاوت زندگی والدینم در خارج از هند، نیازمند یک جنبش و تلاشی عظیم بوده: نیازمند هجرتی طولانی و ترک تمام چیزهای آشنا، نیازمند سفرهای مکرر، تلقین های متعدد و چند دهه نامه نگاری با بستگان ساکن در هند. آنها دنیای گذشته ی خود را از هند-جایی که هنوز برایشان پر معنا و برتکابوست-به نوعی به اینجا و زمان حال منتقل کرده اند.

یادداشت نویسنده از کتاب مترجم در دها ترجمه امیر مهدی حقیقت

## گفت و گو با جو مپالا هیری

### می نوشتم تا از میان مشاهده اتم تسکین یابم

کاپو تر یاهادر (Galutra Bahadur) ترجمه مرجان کراوی

شما در لندن بدنیا آمدید و در زِدآیلند بزرگ شدید، والدین شما اهل کلکته هستند. در حالی که داستانهای شما با هویت شما آمیخته نشده است، آیا هویت، توجه شما را به عنوان یک نویسنده جلب نمی کند یا «چند فرهنگی» بودن یک خواست دست و پا گیر است؟

همیشه تلاش برای برآوردن خواست مردم چیز بدی است. تاکنون نوشته های کمی به قلم نویسندگان هندی-آمریکایی به چاپ رسیده است و بعضی از خوانندگان در نوشته های من به دنبال جواب آن سوال های می گردند. اما من هرگز به طور خود آگاه برای یافتن پاسخ مسأله هویت تلاش نکردم.

من در داستانهایم روی یک شخصیت و کشمکش هایی که این شخصیت در زندگی دارد کار می کنم.

دو تا از داستانهای شما که در هند نوشته شده است، «یک دریان واقعی» و «معالجه بی بی هالدرا»، زندگی طبقه متوسط یا بالا را توصیف نمی کند، بلکه توصیفی از طبقه خدمتکاران و شخصیت هایی از قشر پایین جامعه است. چرا چنین انتخابی کردید؟

هر دو آن شخصیت ها از تجربه خودم شکل گرفتند، تجربه خودم از مردمی که وقتی آنجا بودم دیدم. اگر من در هند زندگی می کردم عضو طبقه پایین جامعه محسوب می شدم. به همین خاطر نوشتن درباره این قشر برای من ملموس تر بود. اما من نسبت به آن فرهنگ احساس غریب داشتم. هند وطن والدین من بود اما من ۳۰ سال از آن دور بودم.

دلیل دیگری که من آن شخصیتها را به تصویر کشیدم این بود که آن را درک کردم. من توانستم آن شخصیت را خیلی راحت تر از شخصیت یک هندی «معمولی» تصور کنم. وقتی آنجا بودم نتوانستم خودم را خیلی با آنها هماهنگ کنم و به عنوان یک جوان و یک فرد بالغ قادر نبودم به تنهایی زندگی کنم.

نوشتن کدام داستان برای شما از همه مشکل تر بود و چرا؟

داستان «وقتی آقای پیرزاده به داین آمد» مشکل بود. زیرا این اولین مرتبه ای بود که شروع به نوشتن چیزهایی کرده بودم که به تجربه خودم نزدیک تر بود. سومین و آخرین قاره نیز دشوار بود. زیرا از دید یک مرد نوشته بودم. آن هم با ضمیر اول شخص که یک کام دیگر به جلو بود. آن داستان چالشی از یک زندگی واقعی بود بر اساس گذشته پدرم. این داستان چالشی بود با حقایق و حفظ آن حقیقت که به شکل داستان در آمده بود.

آیا مهاجرت به آمریکا نقشی در آرزوی شما برای نویسنده شدن دارد؟

این مسأله آنقدر که مرا اادار به نوشتن می کرد، به نویسنده شدن جلب نکرد و من در دفتری که فقط به خودم تعلق داشت و کاملاً شخصی بود می نوشتم تا از میان مشاهده اتم تسکین یابم و احساساتم را ثبت کنم و آن همان جایی بود که از اوان کودکی به خود پاسخ می دادم.

### نویسنده ی سی و چهار ساله ای که برنده جایزه پولیتزر شده است

امیر مهدی حقیقت

چامپالیری - که در ایران نامش را به شیوه های گوناگونی تلفظ کرده اند، ولی من همین تلفظ را بیشتر می پسندم زیرا به تلفظ آن در زبان بنگالی نزدیک تر است - نویسنده ی سی و چهار ساله ای است که با مجموعه «مترجم در دها» برنده جایزه ادبی پولیتزر در سال ۲۰۰۰ شده است. لیری را کم و بیش از چند سال قبل می شناختم، یکی دو تا از داستانهایش را در مجلات نیویورکر و گرانتا دیده بودم. داستان های «جذاب» و «سومین و آخرین قاره» و احتمالاً «یک موضوع موقت» در نیویورکر و «معالجه بی بی هالدرا» در گرانتا چاپ شده است. دلمشغولی فرهنگی لیری و قلم شیوا و روانش همراه با تیزبینی ویژه ای که در مشاهده جزئیات و ظرافتی که در روابط بین آدمها وجود دارد، شاید مهمترین خصوصیت مشترک در تمام داستان های این مجموعه باشد، و همین خصوصیات بود که مرا به ترجمه کتاب، واداشت.

غیر از مجموعه ۹ داستان که به طور کامل در این کتاب چاپ شده، مقاله مفصلی که لیری پس از دریافت جایزه پولیتزر درباره داستان ها و دیدگاه های خودش نوشته، در کنار دو گفت و گو با نیویوریک و آرون آگویار به خواننده کمک می کند تا پیش کاملاً نرسیده به این نویسنده هندی تبار پیدا کند و کتاب را با نگاهی عمیق تر بخواند.

دلمشغولی اصلی لیری، زبان و فرهنگ است. در عین حال عده ای از منتقدین هندی مهمش کرده اند که از فرهنگ و سنت هند صرفاً برای جلب توجه غربی ها بهره جسته و با این کار، سرزمین مادری اش را تحقیر کرده است. قضاوت نهایی البته با

خوانندگان است، اما چنان که از کارها و نوشته هایش بر می آید، این اتهام نارواست. لیری ژانویه امسال در هندوستان ازدواج کرد، با یک مقاله نویس از هفته نامه نیویوریک و در یک مراسم کاملاً سنتی هندی و با این کار نشان داد که همچنان به فرهنگ کشورش دلبسته و پاینده است.

قصه های «مترجم در دها» سهل و ممتنع اند. به ظاهر ساده و سراسر است و ولی با کمی تأمل، بسیار عمیق و ژرف می نمایند و هر چند که ساختار هایشان نیز خالی از فرم نیست، هرگز در دام بازی های فرمی گرفتار نیامده اند.

اکنون سؤالی که باید نویسندگان و منتقدین و اهالی ادبیات ما به پاسخش بیاندیشند، این است که لیری چه کرده و چگونه موفق شده فرهنگ سرزمین مادری اش را در غرب این چنین اعتبار و جلوه ببخشد؟

و داستان های ایرانی امروز ما چه خصوصیات تدارک دیا دارند- که مورد توجه جریان ادبی روز جهان قرار نمی گیرند؟



نه دست ها را دور کمر یکدیگر می اندازند و نه دست همدیگر را می گیرند.

یک بار هم از دید مرد جوان، زنش را می بیند و به او می فهماند که بله، اشتیاق شدیدی برایش دارد. در داستان «مداوی بی بی هالدرا» می تواند «ماه» باشد، یک «متکلم مع الغیر»، زنان همسایه همه با هم دارند قصه را تعریف می کنند.

اما برخی داستان های لاهییری ساده و خطی و بی هیچ اوج و فرودی است. گرچه بر احساس است اما نداشتن عناصر لازم برای یک داستان، خواننده را به اشتباه می اندازد، گویی بخشی از داستانی را خوانده است.

اولین داستان مجموعه از هر نظر کامل تر و جذاب تر است و برای من دوست داشتنی تر، زن و شوهر جوانی در شب معصوم غوطه ورنند. دقت و ظرافت و حتی طنز در شخصیت های آنها و روابطشان وجود دارد. اما باز هم با همان لحن سرد و آرام و آندوهگین نویسنده بیان می شوند. داستانی که در نقطه آغاز سربالایی پرسر و صدا اما ساکت و در دور جدیدی از رابطه آنها شروع می شود. خیلی حساب شده پیش می رود، طوری که بتوان گاهی نگاهی هم به گذشته و پیرامون داشت و بعد درست در نقطه اوج به پایان می رسد. داستان «مشکل موقتی» دقیقاً از سطر اول با یک مشکل موقتی آغاز می شود که درام را شکل می دهد. بررسی دقیق و ظریف اختلافات آنها، خواننده را در آندوه شیرینی فرو می برد، چیزهایی را درک و تجربه می کند که از وجودشان خبر داشته اماتی توانسته بشناسدشان.

خواننده ایرانی اما، وقتی که در فاصله رخوتناک پایان داستان پیشین و آغاز داستان بعدی، از پنجره بیرون را نگاه می کند، مثل شویاوشوکومار، براد فورد ها را (همان زوج مسن را) نمی بیند که دست در دست یکدیگر در خیابان مشغول گردش باشند از طبقه بالا صدای زد و خورد و مشاجره زوج جوان را می شنود و در طبقه پایین می داند- زوجی سکونت دارند که علیرغم کینه و دشمنی آشکارشان باز زیر یک سقف با هم بیدار می شوند و می خوابند.

بنا بر این شاید برخی داستان های این مجموعه برای خواننده ایرانی- بخصوص خواننده مرد ایرانی- کمی سائنی ماننا، بی هیجان و یا حتی «خبر واقعی» باشد.

سلام ای شب معصوم!

پیتا معصومی

سلام ای شب معصوم! میان پنجره و دیدن همیشه فاصله ایست. چرا نگاه نکردم؟

شخصیت های لاهییری اما، بالاخره از پنجره نگاه می کنند و حقیقت را می بینند. گاه از هجرم حقیقت به خاک می افتند. مثل شویاوشوکومار هنگامی که از چیزهایی که حالا دیگر می دانند می گریند- و گاه آن دری که رو به حقیقت گشوده می شود به دنیایی متعالی تر رهنمونشان می کند. مثل زن در جذاب، هنگامی که به وسیله دریافت معنای یک واژه، خود را از نقش تحمیلی اش می رهاوند- به هر حال نویسنده با لحن آرام و غمگین خود همواره یاری مان می کند تا پرده را کنار بزنیم و به آن سوی اتفاقات نگاهی بیندازیم.

نویسنده به اصول اخلاقی معتقد است. آن را به داستان هایش اضافه نمی کند. بلکه آدم های هندی یا آمریکایی اش، از آن دیار آمده اند. هیچکدام بد طبیعت و غیبت نیستند. نمی توان در آنها و ذلت هایی را دید که روحشان آن را ساده بینگارد. به یاد آورید ظرافت نزدیکی ترین حالت به خیانت، مرد را در داستان اول- اگر هم آدم های این مجموعه گاهی برشان به چنان کسانتی بگیرد، خیلی زود از دست آنها خلاص می شوند مثل در آقای کاپاسی در داستان «مترجم تاحوشی ها» هنگامی که هیجان علاقه یک روزهاش به- خانم داس در برخورد با واقعیت کثیف، بی هیچ تلاشی، فرو می نشیند.

داستان های مجموعه از زوایای مختلفی روایت می شود. این برای نگاه بی قضاوت نویسنده به راحتی امکان می پذیرد. راوی یک بار کودک ده ساله آمریکایی است که زندگی مرد و زن مهاجر هندی را در آمریکا به تماشا نشسته و در آن غور می کند؛ هنگام عکس انداختن از خانم سن و شوهرش منتظر می شود تا آنها به یکدیگر نزدیک شوند، اما آنها